در مذمت اقتصاددانان جهان‌وطنی

نگاهی به کتاب اقتصاد ملی و اقتصاد جهانی فردریک لیست در صدوهشتادمین سال درگذشت او

مطالعات توسعه



حسین سخنور
پژوهشگر توسعه

فردریک لیست (۱۷۸۹-۱۸۴۶) اقتصاددان، روزنامه‌نگار و متفکر آلمانی نیمه اول قرن نوزدهم و از نخستین و جدی‌ترین منتقدان مکتب اقتصاد کلاسیک بود. اندیشه اقتصادی او در بستر تحولات صنعتی و سیاسی اروپا و بویژه تلاش آلمان برای وحدت اقتصادی و سیاسی شکل گرفت. لیست در دوره‌ای می‌نوشت که انگلستان به‌عنوان قدرت صنعتی مسلط، از تجارت آزاد دفاع می‌کرد و آموزه‌های اقتصاددانانی چون آدام اسمیت وژان باتیست‌سه در حال تبدیل شدن به چارچوب نظری غالب در اقتصاد سیاسی بودند. لیست در برابر این دیدگاه قرار گرفت و استدلال کرد نمی‌توان نسخه واحدی برای همه کشورها و در همه مراحل توسعه اقتصادی تجویز کرد. از نظر او، آزادی تجارت بین‌المللی اگرچه ممکن است در شرایطی به افزایش رفاه جهانی منجر شود، اما لزوماً به توسعه متوازن و تقویت توان تولیدی همه ملت‌ها نمی‌انجامد. کشوری که هنوز صنایع نوپایی دارد، در رقابت آزاد با کشوری که چندین دهه از توسعه صنعتی آن گذشته است، از موقعیت برابری برخوردار نیست. بنابراین، دولت‌ها باید در مراحل خاصی از توسعه، از صنایع داخلی حمایت کنند تا امکان شکل‌گیری و تقویت ظرفیت‌های تولیدی کشور فراهم شود.

کتاب «اقتصاد ملی و اقتصاد جهانی» را باید تلاش فردریک لیست برای بازتعریف موضوع علم اقتصاد سیاسی دانست. او معتقد است اقتصاددانان کلاسیک، بویژه اسمیت و باتیست‌سه، با تمرکز بر منافع فردی و مبادلات آزاد، میان دو سطح متفاوت از تحلیل خلط کرده‌اند: اقتصاد جهانی و اقتصاد ملی. آنچه ممکن است از منظر رفاه و کارایی جهانی مطلوب باشد، الزاماً با منافع بلندمدت یک ملت و ضرورت‌های توسعه آن یکسان نیست. لیست در مقدمه کتاب (ص ۳۹ و ۴۰) به دشواری نقد نظریه‌ای اشاره می‌کند که اعتماد و پذیرش گسترده‌ای میان اهل علم پیدا کرده است. او با آگاهی از جایگاه اسمیت و باتیست‌سه، تصریح می‌کند کار دشواری را پیش‌رو دارد؛ زیرا قصد دارد نه فقط برخی نتایج نظریه آنان، بلکه مبانی و مفروضات آن را به چالش بکشد. یکی از محورهای اصلی نقد او، خلط اقتصاد ملی و اقتصاد جهانی در آثار اسمیت و باتیست‌سه است (ص ۶۰). لیست معتقد است اقتصاد جهانی با منطق منافع مشترک و افزایش ثروت عمومی سروکار دارد، اما اقتصاد ملی باید به این پرسش نیز پاسخ دهد که چگونه یک ملت می‌تواند توانایی تولید، مهارت، دانش، فناوری و قدرت اقتصادی خود را در طول زمان افزایش دهد. او برای نشان دادن فاصله میان نظریه و عمل، به سیاست تجاری انگلستان استناد می‌کند. در فصل سی‌ام کتاب (سیاست اقتصادی اسپانیا، پرتغال و ایتالیا) «پیمان متوین» میان انگلستان و پرتغال را مثال می‌زند، توافقی تجاری میان انگلستان و پرتغال، در قرن هجدهم، که براساس آن، پرتغال تعرفه واردات منسوجات پشمی انگلستان را کاهش داد و منجر به تقویت صادرات منسوجات انگلستان و وابستگی تجاری پرتغال به این کشور شد. لیست با شناسایی عوارض این پیمان می‌گوید دلبستگی شدید اسمیت به تجارت آزاد، او را از مشاهده برخی بدیهیات تاریخی و اقتصادی بازداشته است. از نظر لیست، انگلستان در عمل از صنایع داخلی خود حمایت می‌کرد، درحالی که در سطح نظری از آزادی تجارت دفاع می‌کرد. او این تناقض را هشداری درباره خطر سپردن عقل و سیاست‌گذاری ملی به اقتصاددانانی می‌داند که از منظر جهان‌وطنی به اقتصاد می‌نگرند (ص ۲۴۱).

هندرسن، مترجم انگلیسی کتاب، در مقدمه خود معتقد است ادبیات تند، جدلی و گاه اغراق‌آمیز لیست را باید تا حدی ناشی از پیشینه روزنامه‌نگاری او دانست (ص ۳۵). این ویژگی در سراسر کتاب مشهود است؛ لیست صرفاً به نقد نظریه‌های رقیب بسنده نمی‌کند، بلکه گاه با لحنی صریح و اتهامی، تناقض میان آموزه‌های اعلام‌شده اقتصاددانان کلاسیک و عملکرد واقعی قدرت‌های اقتصادی را برجسته می‌سازد. اهمیت تاریخی اندیشه لیست را می‌توان در تأثیر آن بر سیاست صنعتی و تجاری آلمان نیز مشاهده کرد. هندرسن در مقدمه (ص ۲۲) به این نکته اشاره می‌کند که کتاب «اقتصاد ملی و اقتصاد جهانی» لیست روی میز تحریر بیسمارک قرار داشت و حتی تعرفه‌های حمایتی را می‌توان به‌نوعی از ابداعات و میراث فکری او دانست. البته اهمیت لیست فقط در دفاع از تعرفه گمرکی خلاصه نمی‌شود؛ مسأله اصلی او نسبت میان تجارت، قدرت تولیدی، استقلال اقتصادی و مسیر تاریخی توسعه ملت‌هاست.

نظریه ارزش در برابر نظریه نیروهای مولد

یکی از مهم‌ترین بخش‌های نظری کتاب «اقتصاد ملی و اقتصاد جهانی»، بحث لیست درباره نسبت میان «نظریه ارزش» و «نظریه نیروهای مولد» است (ص ۲۶۷). برای فهم این بحث، ابتدا باید تفاوت نگاه سه اقتصاددان به منشأ ثروت را به اجمال، روشن کنیم.

۱. آدام اسمیت؛ ثروت و ارزش مبادله‌ای: اسمیت در کتاب «ثروت ملل»، کار و تقسیم کار را از عوامل اساسی افزایش ثروت می‌داند. او میان کار مولد و نامولد نیز تمایز قائل می‌شود. در تعریف او، کار مولد کاری است که ارزش آن در کالایی قابل فروش و مبادله متجسم شود و به سرمایه و تولید کالاهای قابل مبادله بیفزاید. به همین دلیل، فعالیت‌هایی مانند تولید صنعتی و کشاورزی در مرکز تحلیل او قرار می‌گیرند، درحالی که خدماتی مانند آموزش، خدمات حکومتی و فعالیت‌های بسیاری از صاحبان مشاغل فکری، در طبقه کار نامولد قرار می‌گیرند. البته نباید فراموش کرد که اسمیت صرفاً به ارزش مبادله‌ای محدود نمی‌شود و درباره عواملی مانند مهارت، آموزش، انباشت سرمایه و تقسیم کار نیز بحث می‌کند؛ مسأله لیست بیشتر به محدودیت چارچوب ارزش و نحوه طبقه‌بندی فعالیت‌های مولد مربوط است.

۲. ژان باتیست‌سه؛ گسترش مفهوم تولید و ارزش: باتیست‌سه با تعریف محدود اسمیت از کار مولد موافق نبود. او معتقد بود تولید الزاماً به معنای ساخت یک شیء مادی نیست، بلکه ایجاد مطلوبیت نیز نوعی تولید محسوب می‌شود. بنابراین خدمات پزشک، وکیل و سایر صاحبان تخصص نیز می‌توانند مولد باشند؛ زیرا خدمات آنها مطلوبیت ایجاد می‌کند و دارای ارزش اقتصادی است. به این ترتیب، او مفهوم تولید را از محدوده کالاهای مادی فراتر برد و خدمات و فعالیت‌های غیرمادی را نیز وارد تحلیل اقتصادی کرد. در واقع اگر اسمیت بیشتر بر تولید کالا و ارزش مبادله‌ای حاصل از آن تمرکز داشت، باتیست‌سه کوشید مفهوم تولید را به ایجاد مطلوبیت گسترش دهد.



اقتصاد ملی و اقتصاد جهانی
نظام طبیعی اقتصاد سیاسی
تجانس‌ها و تعارض‌ها
- نویسنده: فردریک لیست
- مترجم: ناصر معتمدی
- انتشارات: شرکت سهامی انتشار
- تعداد صفحات: ۲۹۶ صفحه

۳. فردریک لیست؛ نقد هردو و طرح نظریه نیروهای مولد: لیست با پذیرش اهمیت بخشی از اصلاحات باتیست‌سه، معتقد است او نیز از محدودیت‌های بنیادی نظریه ارزش فراتر نرفته است. به تعبیر لیست، حتی اگر خدمات غیرمادی را نیز دارای ارزش اقتصادی بدانیم، همچنان مسأله اصلی اقتصاد ملی را نادیده گرفته‌ایم: چه عواملی توانایی یک جامعه را برای تولید ثروت در آینده ایجاد و تقویت می‌کنند؟ اینجاست که او میان «ارزش مبادله‌ای» و «نیروهای مولد» تمایز می‌گذارد. از نظر او، ارزش مبادله‌ای نشان‌دهنده ثروتی است که اکنون در اختیار داریم؛ اما نیروهای مولد نشان‌دهنده ظرفیت و توانایی تولید ثروت در آینده‌اند. بنابراین، ممکن است فعالیتی در کوتاه‌مدت ارزش مبادله‌ای قابل توجهی ایجاد نکند، اما در بلندمدت قدرت تولیدی یک جامعه را به‌شدت افزایش دهد. برای مثال، خانواده‌ای را در نظر بگیریم که پس‌انداز خود را صرف آموزش فرزندانش می‌کند. این تصمیم ممکن است در کوتاه‌مدت از میزان دارایی و ارزش مبادله‌ای در اختیار خانواده بکاهد، اما در بلندمدت، توانایی تولیدی نسل بعد را افزایش می‌دهد. از منظر نظریه ارزش، ممکن است این هزینه صرفاً نوعی مصرف تلقی شود ولی از منظر لیست، این اقدام سرمایه‌گذاری در نیروهای مولد است. همین منطق درباره فعالیت‌های اجتماعی و نهادی نیز صدق می‌کند. معلم با تربیت نیروی انسانی، پزشک با حفظ سلامت جامعه، قاضی با تضمین حقوق و عدالت، مدیر و سیاست‌گذار با ایجاد نظم و امنیت و دانشمند با گسترش دانش، همگی در تولید نیروهای مولد مشارکت دارند. حتی اگر محصول فعالیت آنها مستقیماً در قالب یک کالای قابل مبادله ظاهر نشود، نقش آنها در افزایش ظرفیت تولید ثروت جامعه اساسی است. لیست در ادامه همین بحث، نقش نهادهای سیاسی، قوانین، آموزش، فرهنگ، امنیت و وحدت ملی را در شکل‌گیری توان تولیدی کشور برجسته می‌کند.

تقابل صنعت و کشاورزی در اندیشه لیست

یکی از مباحث مهم کتاب «اقتصاد ملی و اقتصاد جهانی» فردریک لیست، نقد تقدم کشاورزی بر صنعت و دفاع از توسعه صنعتی به‌عنوان موتور تحول اقتصادی و اجتماعی ملت‌هاست. لیست در این بحث صرفاً درباره انتخاب میان دو بخش اقتصادی صحبت نمی‌کند؛ بلکه می‌خواهد نشان دهد صنعت و کشاورزی از حیث تأثیرگذاری بر ساختار اجتماعی، آموزش، فرهنگ، آزادی سیاسی، تحرک طبقاتی و قدرت ملی، کارکردهای یکسانی ندارند. از نظر او، کشاورزی برای تأمین نیازهای اولیه و بقای جامعه ضروری است، اما به‌تنهایی نمی‌تواند بستر کافی برای پیشرفت همه‌جانبه یک ملت را فراهم کند.

لیست در نقد دیدگاه کشاورزی‌محور، به تجربه ایالات متحده اشاره می‌کند و یادآور می‌شود که سهم کشاورزی در اقتصاد این کشور در زمان نگارش کتاب بسیار محدود بوده است؛ درحالی که برخی از نظریه‌پردازان همچنان بر اهمیت محوری کشاورزی تأکید می‌کردند. نکته اصلی او این است که کشورهایی که اقتصادشان عمدتاً بر کشاورزی استوار است، معمولاً با محدودیت‌های بیشتری برای خروج از فقر مواجه‌اند؛ در مقابل، اقتصادهای صنعتی مسیرهای متنوع‌تری برای افزایش درآمد، تحرک اجتماعی و ارتقای سطح زندگی در اختیار شهروندان قرار می‌دهند (ص ۱۰۶). البته این استدلال را نباید به معنای بی‌اهمیت بودن کشاورزی یا بی‌نیازی کشورهای صنعتی از آن تلقی کرد. مسأله لیست، تقدم توسعه صنعتی و نقش تحول‌آفرین آن است. برای نمونه، امروز نیز سهم مستقیم کشاورزی در تولید ناخالص داخلی ایالات متحده حدود یک درصد است؛ اگر صنایع غذایی، خدمات و فعالیت‌های وابسته به زنجیره کشاورزی را نیز در نظر بگیریم، سهم اقتصادی این بخش گسترده‌تر خواهد شد. بنابراین، مقایسه سهم کشاورزی در قرن نوزدهم و امروز باید با توجه به تفاوت تعاریف آماری انجام شود. در صفحه ۱۱۱، لیست نکته مهم‌تری را مطرح می‌کند: صنعت هم‌دوش با پیشرفت نظام آموزشی، فرهنگ و آزادی سیاسی توسعه می‌یابد، اما کشاورزی الزاماً چنین رابطه‌ای با این تحولات ندارد. به بیان دیگر، توسعه صنعتی فقط به افزایش تولید کالا و سرمایه‌گذاری در کارخانه‌ها محدود نمی‌شود، بلکه نیازمند نیروی انسانی آموزش‌دیده، انضباط سازمانی، دانش فنی، نوآوری، ارتباطات گسترده و نهادهای کارآمد است. این الزامات به‌تدریج بر سایر حوزه‌های جامعه نیز اثر می‌گذارند. صنعت، علاوه بر تولید ثروت، به بازسازی ساختار اجتماعی و افزایش ظرفیت‌های فکری و نهادی جامعه کمک می‌کند. در همین چارچوب، لیست به تفاوت نیروی کار در کشاورزی و صنعت اشاره می‌کند و معتقد است کارگران کشاورزی، برخلاف کارگران صنعتی، ضرورت کمتری برای برخورداری از سواد و آموزش رسمی دارند (ص ۱۲۰). این گزاره را باید در بستر فناوری و سازمان تولید در زمان نگارش کتاب فهمید، نه به‌عنوان حکمی معتبر درباره کشاورزی امروز. کشاورزی مدرن نیز به دانش تخصصی، فناوری، مدیریت منابع آب و خاک، مهارت‌های مالی و بازاریابی و حتی دانش داده‌محور نیاز دارد. بااین‌حال، نکته بنیادی لیست همچنان قابل طرح است: توسعه صنعتی به‌طور نظام‌مند تقاضا برای مهارت، تخصص، آموزش و یادگیری مستمر را افزایش می‌دهد.

تجربه ایران

برای فهم اهمیت این بحث لیست، هیچ نمونه‌ای بهتر از کشور خودمان نیست. اگر سیر تحولات اقتصادی کشور را از اواخر دوره قاجار تا امروز مرور کنیم، باز به رأی نویسنده «اقتصاد ملی و اقتصاد جهانی» می‌رسیم. ایران در آغاز قرن بیستم، اقتصادی عمدتاً کشاورزی و متکی بر تولیدات سنتی، تجارت مواد خام و صادرات محصولات اولیه داشت. بخش بزرگی از جمعیت در روستاها زندگی می‌کردند و کشاورزی مهم‌ترین منبع اشتغال و معیشت بود. با این حال، این ساختار اقتصادی نتوانسته بود زمینه کافی برای افزایش بهره‌وری، انباشت سرمایه و تحول فناورانه فراهم کند. ناصر معتمدی، مترجم فارسی کتاب، در مقدمه خود (ص ۱۶) به آبراهام لینکلن اشاره می‌کند که با وجود برخورداری ایالات متحده از مزیت‌های گسترده کشاورزی، در پی صنعتی کردن کشور بود. او این رویکرد را با اقدامات امیرکبیر در ایران مقایسه می‌کند؛ هر دو در پی ایجاد ظرفیت‌های جدید اقتصادی و صنعتی بودند و هر دو نیز در برابر مخالفت‌ها و منازعات سیاسی قرار گرفتند. مترجم فارسی، همچنین میان سرنوشت این دو شخصیت و نقش عوامل انگلستان در ترور آنها ارتباط برقرار می‌کند. البته این تحلیل، صرف‌نظر از آنکه چندان پیراسته از «تئوری توطئه» نیست و متأثر است از رویکرد آشنای «کار، کار انگلیسی‌هاست»، از حیث تاریخی و مستندات نیز نیازمند بررسی و راستی‌آزمایی بیشتری است؛ با این حال، از آنجا که بررسی این موضوع خارج از حوزه بحث این مطلب و تخصص ماست، از توقف بیشتر بر آن صرف‌نظر می‌کنیم. نکته مهم در این مقایسه، فارغ از بحث درباره سرنوشت سیاسی این دو شخصیت، انتخاب راهبرد توسعه است؛ چرا برخی رهبران سیاسی برجسته و توسعه‌خواه در کشورهایی که از مزیت‌های طبیعی و کشاورزی برخوردارند، گاهی به این نتیجه می‌رسند که آینده قدرت ملی را باید در صنعت جست‌وجو کرد؟ پاسخ لیست این است که مزیت طبیعی، به‌تنهایی قدرت پایدار تولید نمی‌کند؛ آنچه یک ملت را قدرتمند می‌سازد، توانایی انباشت دانش، مهارت، فناوری و سازماندهی تولید است. این مقایسه برای ایران نیز معنادار است. امیرکبیر در زمانی که اقتصاد ایران عمدتاً کشاورزی و متکی بر مناسبات سنتی بود، ضرورت ایجاد صنایع جدید، توسعه آموزش فنی و تقویت ظرفیت‌های تولید داخلی را درک کرده بود. تجربه او یادآور این نکته است که توسعه صنعتی صرفاً یک انتخاب اقتصادی نیست؛ بلکه به اراده سیاسی، نهادسازی و استمرار سیاست‌ها نیز نیاز دارد.



طرح پرتره فردریک لیست، اثر یوزف کریهوبر (نقاش اتریشی)، سال ۱۸۴۵



کتاب «اقتصاد ملی و اقتصاد جهانی» را باید تلاش فردریک لیست برای بازتعریف موضوع علم اقتصاد سیاسی دانست. او معتقد است اقتصاددانان کلاسیک، بویژه اسمیت و باتیست‌سه، با تمرکز بر منافع فردی و مبادلات آزاد، میان دو سطح متفاوت از تحلیل خلط کرده‌اند: اقتصاد جهانی و اقتصاد ملی. آنچه ممکن است از منظر رفاه و کارایی جهانی مطلوب باشد، الزاماً با منافع بلندمدت یک ملت و ضرورت‌های توسعه آن یکسان نیست

تجربه‌های ناکام

البته در بخش دیگری از خود متن کتاب، باز ذهن خواننده ایرانی به سمت امیرکبیر کشیده می‌شود. آنجایی که لیست از «تاریخ سیاست اقتصادی فرانسه» و اقدامات اصلاحی ژان باتیست کولبرت (وزیر اقتصاد لویی چهاردهم) می‌گوید. لیست با به کار بردن صفاتی چون «اقتصاددانانِ نظری جزم‌اندیش» می‌نویسد این اقتصاددانان، کولبرت را به‌رغم کامیابی‌های بزرگ در اصلاحات پیش گرفته، او را به باد انتقاد گرفتند که چرا کشاورزی را رها کرده و به صنعت چسبیده است. از پاورقی لیست معلوم می‌شود منظور از اقتصاددانان فوق‌الذکر، آدام اسمیت است، چراکه او در کتاب «ثروت ملل» به‌رغم اعتراف به درستکاری و برقراری انضباط مالی دوران کولبرت، نوشته بود: «او حتی حاضر بود در حمایت از صنایع شهری، صنایع روستایی را به رکود بکشاند.»

شایان ذکر است این داوری اسمیت در خصوص نوع عملکرد کولبرت، برای اقتصاددانی چون میردال که نزدیک دو سده بعد از اسمیت آمد، نه‌تنها اتهام نبود، بلکه یک توصیه توسعه‌ای بود و به صراحت اعلام داشت: «اگر عده فراوان روستایی‌ها نبود، بهترین راه، نابودی صنایع روستایی است.» (ص ۷۶ کتاب «درام آسیایی»). روشن است این طرز فکر و تقدم صنعت بر کشاورزی، نتیجه روشنگری‌های لیست است و از همین منظر است که او در بخش مهمی از فصل ۲۸ کتاب «اقتصاد ملی و اقتصاد جهانی» به دفاع از عملکرد «کولبرت» می‌پردازد و در نهایت با تأسف اظهار می‌دارد: بعد از درگذشت کولبرت همه ظرفیت‌ها و امکانات کشور به انحصار دربار درآمد. تولیدکنندگان و صنعتگران خوار شدند، اما عاطل‌ترین و باطل‌ترین و بی‌خاصیت‌ترین آدم‌ها ارج و قرب یافتند. ریخت و پاش‌های لویی چهاردهم کافی بود تا رشته‌های کولبرت را پنبه کند (ص ۲۱۰). شبیه آنچه امیرکبیر کرد و آنچه بر سرش آمد و آنچه بر کشور رفت، بعد از او.

اما بعد از قاجار تلاش‌هایی برای ایجاد صنایع جدید، توسعه زیرساخت‌ها و کاهش وابستگی به واردات کالاهای صنعتی آغاز شد. تأسیس کارخانه‌های نساجی، قند، سیمان و صنایع وابسته به راه‌آهن و حمل‌ونقل، بخشی از این روند بود. بویژه از دهه ۱۳۴۰، صنعتی شدن شتاب بیشتری گرفت. اصلاحات ارضی، گسترش شهرنشینی، افزایش درآمدهای نفتی و برنامه‌های توسعه، ساختار اقتصادی و اجتماعی ایران را به‌تدریج تغییر دادند. آمارهای بانک جهانی از این تحول تصویر روشنی ارائه می‌کنند. سهم کشاورزی از تولید ناخالص داخلی ایران در همین دوران، از حدود ۲۹ درصد در سال به حدود ۹/۴ درصد کاهش یافت و مصادف شد با اوج شکوفایی اقتصادی ایران پیش از انقلاب که در نهایت کشاورزی نیز از آن منتفع شد. از این رو است که لیست در صفحه ۱۲۹ به نکته ظریفی اشاره می‌کند: حتی اگر بپذیریم که بخش کشاورزی در مراحل اولیه صنعتی شدن باید بخشی از منابع و منافع خود را در اختیار توسعه صنعت قرار دهد، این بخش در نهایت از منافع صنعتی شدن بهره‌مند خواهد شد؛ زیرا با افزایش بهره‌وری، تولید و تقاضا برای محصولات کشاورزی نیز افزایش پیدا می‌کند.

این استدلال یکی از مهم‌ترین نکات کتاب است. لیست تقابل صنعت و کشاورزی را یک بازی با حاصل جمع صفر نمی‌داند. او معتقد است کشاورزی بدون صنعت، در معرض محدودیت‌های جدی در زمینه ابزار تولید، ماشین‌آلات، کود، فناوری، حمل‌ونقل و فرآوری قرار دارد. اما صنعت می‌تواند همین محدودیت‌ها را برطرف کند. توسعه صنایع غذایی، صنایع ماشین‌آلات کشاورزی، صنایع بسته‌بندی، سردخانه‌ها و شبکه‌های توزیع، همگی می‌توانند ارزش اقتصادی محصولات کشاورزی را افزایش دهند.

در همین راستا لیست معتقد بود وضع تعرفه‌های حمایتی به نفع کشاورزی و علیه صنعت، سیاستی نادرست است؛ زیرا حمایت از محصولات کشاورزی از طریق محدود کردن واردات مواد اولیه و نهاده‌های مورد نیاز صنعت، ممکن است هزینه تولید صنعتی را افزایش دهد و مانع توسعه آن شود (ص ۱۳۵). در ادامه او به تفاوت توزیعی حمایت تعرفه‌ای از صنعت و کشاورزی اشاره دارد. به اعتقاد لیست، حمایت از صنعت می‌تواند منافع گسترده‌تری برای جامعه ایجاد کند؛ از جمله اشتغال، دستمزد، توسعه مهارت و گسترش فعالیت‌های اقتصادی. در مقابل، حمایت تعرفه‌ای از محصولات کشاورزی ممکن است بیش از همه به نفع مالکان بزرگ زمین تمام شود و لزوماً به بهبود وضعیت کشاورزان و کارگران روستایی نینجامد (ص ۱۳۷). البته این دیدگاه را نباید به معنای مخالفت لیست با حمایت از امنیت غذایی یا توسعه کشاورزی تعبیر کرد. مسأله او تفاوت میان حمایت مولد و حمایتی است که صرفاً منافع گروهی خاص را حفظ می‌کند. لیست در صفحه ۱۷۰ کتاب، تفاوت جالبی میان کشاورزی و صنعت از حیث ماهیت اجتماعی آنها مطرح می‌کند و کشاورزی را با «قدرت» و صنعت را با «تفکر و اخلاق» پیوند می‌دهد. مقصود او را می‌توان این‌گونه فهمید که کشاورزی، بویژه در ساختارهای سنتی، بیش از هر چیز با مالکیت زمین، منابع طبیعی و قدرت اقتصادی ناشی از تصاحب آنها ارتباط دارد؛ در حالی که صنعت به دانش، مهارت، نظم، همکاری، انضباط کاری و توانایی سازماندهی پیچیده نیازمند است.

در ساختار کشاورزی سنتی، جایگاه اجتماعی افراد تا حد زیادی تابع مالکیت زمین و موقعیت موروثی است؛ اما در اقتصاد صنعتی، دانش، تخصص، ابتکار و توانایی فردی می‌توانند منابع تازه‌ای برای تحرک اجتماعی فراهم کنند. این همان نکته‌ای است که لیست در بحث خود درباره آموزش و آزادی سیاسی نیز بر آن تأکید دارد. از این منظر، صنعتی شدن صرفاً تغییر ترکیب تولید ناخالص داخلی نیست؛ بلکه می‌تواند ساختار قدرت اجتماعی را نیز دگرگون کند. به جای آنکه زمین و مالکیت موروثی تعیین‌کننده اصلی موقعیت اقتصادی افراد باشند، مهارت، دانش و خلاقیت اهمیت بیشتری پیدا می‌کنند. لیست برای تقویت استدلال خود به تجربه تاریخی فرانسه نیز اشاره می‌کند. او به تفاوت نگاه ژاکوبن‌ها و ناپلئون به کشاورزی و صنعت می‌پردازد. ژاکوبن‌ها همچنان برای کشاورزی و جامعه کشاورزی اهمیت زیادی قائل بودند، اما ناپلئون به ضرورت قدرت صنعتی و تجاری فرانسه توجه بیشتری نشان داد (ص ۲۱۵). این مثال در چارچوب نظریه کلی لیست معنا پیدا می‌کند: کشوری که می‌خواهد به قدرت اقتصادی و سیاسی تبدیل شود، نمی‌تواند صرفاً با تکیه بر مزیت‌های طبیعی و کشاورزی خود به این هدف برسد. توسعه صنعتی، علاوه بر افزایش ثروت، ابزار استقلال اقتصادی و قدرت ملی نیز هست. البته باید توجه داشت که روایت لیست از تجربه فرانسه، تفسیری در خدمت نظریه اقتصادی او است و نباید آن را به‌تنهایی گزارش جامع سیاست‌های اقتصادی ناپلئون دانست.

به هر ترتیب، بحث لیست برای ایران امروز یک پرسش اساسی ایجاد می‌کند: آیا باید توسعه کشاورزی و صنعت را دو مسیر رقیب بدانیم یا کشاورزی پیشرفته را نتیجه توسعه صنعتی و فناوری تلقی کنیم؟ ایران با محدودیت منابع آب، رشد جمعیت شهری، تغییرات اقلیمی و ضرورت افزایش بهره‌وری، بیش از گذشته به کشاورزی دانش‌بنیان و کم‌آب‌بر نیاز دارد. تحقق این هدف نیز بدون توسعه صنایع ماشین‌سازی، تجهیزات آبیاری، فناوری‌های زیستی، صنایع غذایی، زنجیره سرد، لجستیک و صنایع تبدیلی دشوار است.

فردریک لیست و اقتصاد ایران

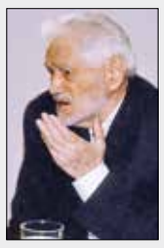



اندیشه‌های فردریک لیست، در مقاطع مختلفی از تاریخ اقتصادی ایران مورد توجه سیاست‌گذاران، مدیران و اقتصاددانان توسعه‌گرا قرار گرفته است. اهمیت لیست برای این جریان فکری در تأکید او بر مفهوم «اقتصاد ملی» و این باور است که قدرت اقتصادی یک کشور را نمی‌توان صرفاً با حجم تجارت خارجی، درآمد یا میزان مصرف آن سنجید؛ معیار اصلی، توانایی جامعه در ایجاد و گسترش نیروهای مولد، دانش فنی، صنایع و ظرفیت‌های تولیدی است. از این منظر، تجارت آزاد و واردات، اگر بدون توجه به سطح توسعه و توان رقابتی اقتصاد ملی دنبال شوند، ممکن است به جای تقویت تولید، وابستگی کشور را افزایش دهند. این نگاه را می‌توان در بخشی از تجربه اقتصادی ایران، به‌ویژه در دوران جنگ تحمیلی، بازشناخت. در آن سال‌ها، اقتصاد ایران با محدودیت شدید منابع ارزی، تحریم، کاهش درآمدهای نفتی و ضرورت تأمین نیازهای اساسی جامعه و جبهه‌ها روبه‌رو بود. در چنین شرایطی، مسأله اصلی صرفاً مدیریت کمبودها نبود؛ بلکه حفظ حداقلی از ظرفیت تولید داخلی، جلوگیری از فروپاشی زنجیره‌های تأمین و تخصیص منابع محدود به اولویت‌های ملی اهمیت داشت. مرحوم میرمصطفی عالی‌نسب، از چهره‌های اثرگذار در سیاست‌گذاری اقتصادی آن دوره، در این زمینه نقشی برجسته داشت. رویکرد او به تنظیم رفتارهای مالی دولت، حساسیت نسبت به منابع عمومی و توجه به معیشت مردم، با این ایده فردریک لیست همخوان بود که اقتصاد ملی باید بر پایه ظرفیت‌های واقعی تولید و نیازهای بلندمدت جامعه اداره شود. همچنین فرشاد مومنی، اقتصاددان نهادگرا، از عالی‌نسب به‌عنوان یکی از شخصیت‌های اثرگذار بر اندیشه خود یاد می‌کند و در کنار او، فردریک لیست را نیز در شمار متفکران مؤثر بر شکل‌گیری دستگاه فکری‌اش قرار می‌دهد. مومنی همچنین در تحلیل‌های خود بارها به لیست ارجاع داده است. او با اشاره به هشدار لیست به رهبران آلمان، بر این نکته تأکید می‌کند که مصرفی فراتر از توان تولیدی، اقتصاد یک کشور را در معرض وابستگی و حتی سلطه قدرت‌های بزرگ قرار می‌دهد. به تعبیر او، امنیت اقتصادی و استقلال ملی بدون ارتقای بنیه تولید فناورانه امکان‌پذیر نیست.

اهمیت لیست برای اقتصاددانان نهادگرا صرفاً دفاع از حمایت تعرفه‌ای یا مداخله دولت نیست؛ مسأله اصلی، کیفیت و جهت‌گیری سیاست‌گذاری است. حمایت از تولید، زمانی معنا دارد که به ارتقای بهره‌وری، فناوری، توان رقابت و گسترش نیروهای مولد منجر شود، نه آنکه به پوششی برای رانت و انحصار تبدیل شود. شاید مهم‌ترین درس لیست برای اقتصاد ایران همین باشد: استقلال اقتصادی، نه با شعار خودکفایی و نه با گشودن بی‌قید و شرط مرزهای تجاری، بلکه با ساختن ظرفیت‌های پایدار تولیدی و نهادی به دست می‌آید.